

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در بیان مسلک‌های مختلف در حقیقت انشاء است؛ چرا که سخن در مراد از کلام نفسی در جملات انشائی بود و گفته شد که در این رابطه لازم است مبنایی در حقیقت انشاء اتخاذ شود. مشهور در تعریف انشاء گفته‌اند: «ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الاعتبار العقلی». این تعریف با اشکالات متعددی مواجه است. یکی از آن اشکالات این است که لفظ نمی‌تواند علت ایجاد معنا باشد، نه در عالم تکوین و نه در عالم اعتبار، مگر به عنوان ظرف و مقتضی. مرحوم آخوند در تعریف انشاء فرمود: «ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر». نفس الامر یعنی در وعاء خودش. بنابراین مرحوم آخوند نوع پنجمی از وجود را به میدان آورده است که به نظر می‌رسد این بیان ایشان عرفی نیست. بر کلام مرحوم آخوند اشکالات دیگری نیز وارد می‌باشد.

اشکالات مسلک مرحوم آخوند در حقیقت انشاء

یکی از اشکالاتی که بر تعریف آخوند وارد می‌شود اتحاد انشاء و منشأ است. وقتی گفته می‌شود که وجود انشائی قسم پنجمی از وجود است پس هنگامی که لفظ «بعث» انشاء می‌شود، یک ملکیت انشائی محقق می‌شود که در اینجا هم انشاء همین است و هم منشأ، درحالیکه ما بالوجدان می‌دانیم که بین انشاء و منشأ فرق وجود دارد، همانطور که بین خبر و مخبر عنه فرق وجود دارد. وقتی متکلم جمله‌ای خبری را بیان می‌کند این جمله، خبر است که یک مخبر عنه دارد. پس بین خبر و مخبر عنه تغایر وجود دارد. به همین بیان، درجملات انشائی نیز باید بین انشاء و منشأ تغایر عرفی وجود داشته باشد، لکن لازمه مسلک آخوند این است که تغایری بین آنها نیست.

اشکال دیگر این است که انشاء و خبر از امور عرفی هستند و نه عقلی، لذا باید از عرف بپرسیم که آیا انشاء و خبر از اوصاف لفظ هستند یا از اوصاف معنا. عرف می‌گوید لفظ و جمله با الفاظی که دارد یا خبری است و یا انشائی. لکن لازمه تعریف آخوند از انشاء این است که انشاء از اوصاف معناست و این خلاف ارتکاز عرفی است.

اشکال دیگر بر فرمایش آخوند اینکه ایشان تصریح کرده است که یک ملکیت انشائی داریم که موضوع برای ملکیت اعتباری قرار می‌گیرد. بنابراین بعد از اینکه لفظ «بعث» محقق شد، دو ملکیت حاصل می‌شود: یک وجود انشائی ملکیت و بعد از آن، وجود اعتباری ملکیت محقق خواهد شد. درحالیکه عرفاً و وجداناً بعد از لفظ «بعث» یک ملکیت بیشتر موجود نمی‌شود که همان ملکیت اعتباری است. اینکه ملکیت انشائی موضوع شود برای ملکیت اعتباری، عرفی و وجدانی نیست.

مسلک محقق اصفهانی در حقیقت انشاء

مبنای سوم در حقیقت انشاء از محقق اصفهانی است. ایشان بعد از تحقیق در باب انشاء، در آخر دو مطلب می‌فرماید: اولاً این تحقیق «أحسن ما يتصور فی شرح حقيقة الانشاء» است. ثانیاً اصلاً کلام آخوند را باید بر همین تحقیقی که بیان شد حمل کنیم، نه اینکه بگوییم مرحوم آخوند می‌خواهد وجود پنجمی درست کند. بنابراین محقق اصفهانی مدعی است آنچه مشهور از کلمات آخوند برداشت کرده‌اند ناصواب است و کلام آخوند منطبق بر همین تحقیقی است که ایشان انجام داده است. در نهایت نیز

ایشان از تحقیق خود سه نتیجه می‌گیرند. محقق اصفهانی می‌فرماید:

«قوله [قدس سره]: (و أما الصيغ الإنشائية فهي – على ما حققناه في بعض فوائدها – موجدة لمعانيها في نفس الأمر... الخ) [1].

بل التحقيق أن وجودها وجود معانيها في نفس الأمر.

بیانه: أن المراد من ثبوت المعنى باللفظ: إما أن يراد ثبوته [2] بعين ثبوت اللفظ؛ بحيث ينسب الثبوت إلى اللفظ بالذات، و إلى المعنى بالعرض. و إما أن يراد ثبوته [3] منفصلا عن اللفظ بآلية اللفظ؛ بحيث ينسب الثبوت إلى كلّ منهما بالذات.

لا مجال للثاني؛ إذ الوجود المنسوب للماهيات بالذات منحصر في العيني و الذهني. و سائر أنحاء الوجود – من اللفظي و الکتبی – وجود بالذات للفظ و الكتابة، و بالجعل و المواضعة و بالعرض للمعنى.

و من الواضح أن آلية وجود اللفظ و عليته لوجود المعنى بالذات، لا بد من أن تكون في أحد المواطنين من الذهن و العين، و وجود المعنى بالذات في الخارج يتوقف على حصول مطابقه في الخارج، أو مطابق ما ينتزع عنه و الواقع خلافه؛ إذ لا يوجد باللفظ موجود آخر يكون مطابقا للمعنى أو مطابقا لمنشأ انتزاعه، و نسبة الوجود بالذات إلى نفس المعنى – مع عدم وجود مطابقه أو مطابق منشئه – غير معقول.

و وجوده في الذهن بتصوره لا بعليه اللفظ لوجوده الذهني، و الانتقال من سماع الالفاظ إلى المعاني لمكان الملازمة الجعلية بين اللفظ و المعنى، مع أن ذلك ثابت في كل لفظ و معنى، و لا يختص بالانشائي.

فالمعقول من وجود المعنى باللفظ هو الوجه الأول: و هو أن ينسب وجود واحد إلى اللفظ و المعنى بالذات في الأول، و بالعرض في الثاني، و هو المراد من قولهم: (إن الانشاء قول قصد به ثبوت المعنى في نفس الأمر)، و إنما قيدوه بنفس الأمر مع أن وجود اللفظ في الخارج وجود للمعنى فيه أيضا بالعرض، تنبيهها على أن اللفظ بواسطة العلقه الوضعية وجود المعنى تنزيلا في جميع النشآت، فكأن المعنى ثابت في مرتبة ذات اللفظ بحيث لا ينفك عنه في مرحلة من مراحل الوجود. و المراد بنفس الأمر حدّ ذات الشيء من باب وضع الظاهر موضع المضمّر. [4]

یعنی تحقیق این است که نگوییم صیغه‌های انشائی این معانی را ایجاد می‌کنند، بلکه این معانی با وجود این صیغه‌های انشائی در نفس الامر موجودند. در توضیح این مطلب، محقق اصفهانی می‌فرماید اینکه مشهور و مرحوم آخوند گفته‌اند که معنا با لفظ ایجاد می‌شود را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد:

1- احتمال اول در تفسیر مراد مشهور و مرحوم آخوند این است که دو گونه وجود داریم: یک وجود بالذات برای لفظ داریم و یک وجود بالذات هم برای معنا. پس دو وجود بالذات موجود است که یکی منسوب به لفظ است و دیگری منسوب به معنا، لکن لفظ علت برای وجود دوم است.

2- احتمال دوم در تفسیر کلام مشهور و مرحوم آخوند این است که بگوییم در صیغه‌های انشائی یک وجود بیشتر نیست که اگر آن وجود را به لفظ نسبت دهیم، وجود بالذات خواهد شد و اگر به معنا نسبت دهیم، وجود بالعرض خواهد شد.

تفسیر اول مواجه با اشکال واضحی است. اگر معنای انشائی یک وجود بالذات داشته باشد، همچنان که وجود خارجی دارای مطابقی در خارج است، وجود انشائی هم باید مطابقی داشته باشد. مثلاً زید خارجی دارای یک هیكلی است که مطابق لفظ زید

در عالم خارج است. اما وقتی لفظ «بعت» گفته می‌شود، وجود انشائی ملکیت مطابق خارجی ندارد و حتی منشأ انتزاع خارجی هم ندارد، یعنی نمی‌توان از مال خارجی، ملکیت انشائی را انتزاع کرد.

این وجود انشائی در عالم ذهن هم مطابقی ندارد. وجود ذهنی ملکیت که از سنخ تصورات است منوط به لفظ نیست و بدون آن -هم قابل تصور است. لفظ، علت برای این وجود ذهنی نیست و تصور، معلول ذهن انسان است. وجود لفظی، با لفظ موجود می‌شود. وجود کتبی هم علت خود را دارد و روشن است. اما سوال این است که لفظ - مثل «بعت» - چه رابطه‌ای با آن معنا - یعنی مثلاً ملکیت - دارد.

محقق اصفهانی در تحلیل این رابطه می‌فرماید لفظ، وجود تنزیلی معناست، یعنی وقتی لفظ موجود می‌شود، وجود اولاً و بالذات -به این لفظ نسبت داده می‌شود، و معنا دارای یک وجود بالعرض خواهد شد که این لفظ نازل منزله آن معنا و وجود تنزیلی او می‌گردد. پس تفسیر دوم از کلام مشهور و مرحوم آخوند صحیح است و دیگر با لفظ، دو وجود نخواهیم داشت، بلکه یک وجود داریم که این وجود، نازل منزله معنا خواهد بود و وجود بالذات به لفظ و وجود بالعرض به معنا نسبت داده می‌شود. بنابراین، حقیقت انشاء عبارت است از وجود تنزیلی لفظ برای معنا.

از این رو، اینکه در بعضی عبارتها آمده است که «الانشاء قولٌ قصد به ثبوت المعنى في نفس الأمر»، مرادشان همین است که در نفس الامر، لفظ وجود تنزیلی برای معناست. پس اولین قدمی که محقق اصفهانی برداشته است اینکه فرمود ظاهر کلام مشهور و مرحوم آخوند غیر معقول است. اینکه گفته شود مراد مرحوم آخوند از ایجاد المعنى باللفظ فی نفس الامر این است که در نفس الامر یک وجود دیگری غیر از وجود لفظ موجود می‌شود اصلاً معقول نیست، بلکه همان وجود بالذات لفظ است که بالعرض به معنا نسبت داده می‌شود. بنابراین انشاء یعنی خود همین لفظ و ملکیت انشائی وجودی غیر از این لفظ ندارد، نه اینکه این لفظ موجد آن وجود انشائی باشد، بلکه یک وجود است که بالذات به لفظ نسبت داده می‌شود و بالعرض به معنا.

ممکن است سوالی به ذهن بیاید که اگر یک وجود است که هم به لفظ و هم به معنا نسبت داده می‌شود، پس قید نفس الامر در تعریف برای چیست. محقق اصفهانی می‌فرماید قید نفس الامر برای تنبیه بر این مطلب است که لفظ به واسطه علقه وضعیه‌ای که واضح بین لفظ و معنا قرار داده است وجود تنزیلی معنا در جمیع نشئات است، یعنی اگر انسان در عالم خواب هم لفظ را به کار ببرد، یا حتی صوتی هم در کار نباشد، مثل کلماتی که در عالم رؤیا رد و بدل می‌شود، باز هم لفظ وجود تنزیلی معناست. گویا معنا در حاق لفظ ثابت است، البته نمی‌خواهیم بگوییم که علقه بین لفظ و معنا ذاتی است ولی کأنه مثل علقه ذاتی است به گونه‌ای که از آن منفک نمی‌شود. این از باب ذاتی باب برهان است که در هیچ مرحله‌ای از مراحل وجود، معنا از ذات لفظ جدا نمی‌شود، نه در عالم خارج و نه در عالم ذهن.

سپس، محقق اصفهانی در معنای نفس الامر می‌فرماید مراد از نفس الامر حد ذات شیء است، یعنی اینکه گفتیم صیغ انشائیه وجودها وجود معانیها فی نفس الامر، یعنی فی ذات الشیء، أى فی ذات الألفاظ. پس معنا در ذات این لفظ موجود است. البته توضیح دادیم که محقق اصفهانی در اینجا از لفظ «کأن» استفاده کرد تا موهم این معنا نباشد که ایشان قائل به علقه ذاتی میان -لفظ و معناست، بلکه می‌خواهد بگوید کأن معنا در ذات شیء است. در ادامه، ایشان به یک اشکال و جواب می‌پردازد و می‌گوید:

«فان قلت: هذا المطلب جار في جميع الألفاظ بالنسبة إلى معانيها من دون اختصاص بالانشائيات.

قلت: الفرق أن المتكلم قد يتعلق غرضه بالحكاية عن النسبة الواقعة في موطنها باللفظ المنزل منزلتها، و قد يتعلق غرضه بإيجاد نفس هذه النسبة بإيجاد اللفظ المنزل منزلتها؛ مثلاً: مفاد (بعت) إخباراً وإنشاءً واحد، و هي النسبة المتعلقة بالملكية و هيئة (بعت)

وجود تنزلی لهذه النسبة الإيجابية القائمة بالمتكلم و المتعلقة بالملكية، فقد يقصد وجود تلك النسبة خارجاً بوجودها التنزيلي الجعلي اللفظي، فليس وراء قصد الایجاد بالعرض و بالذات أمر آخر، و هو الانشاء، و قد يقصد - زيادة على ثبوت المعنى تنزیلاً - الحکایة عن ثبوته في موطنه أيضاً، و هو الاخبار.

و كذلك في صيغة (افعل) و أشباهها فإنه يقصد بقوله: (اضرب) ثبوت البعث الملحوظ نسبة بين المتكلم و المخاطب و المادة، فيوجد البعث في الخارج بوجوده الجعلي التنزيلي اللفظي، فيتربّط عليه - إذا كان من أهله و في محله - ما يترتب على البعث الحقيقي الخارجي مثلاً.

و هذا الفرق بلحاظ المقابلة بين المعاني الخبرية و الانشائية، فلا ينتقض باستعمال الألفاظ المفردة في معانيها، فإنها كالانشائيات من حيث عدم النظر فيها إلا إلى ثبوتها خارجاً ثبوتاً لفظياً، غاية الأمر أنها لا يصح السكوت عليها بخلاف المعاني الانشائية المقابلة للمعاني الخبرية، و هذا أحسن ما يتصور في شرح حقيقة الإنشاء، و عليه يحمل ما أفاده استاذنا العلامة، لا على أنه نحو وجود آخر في قبال جميع الأنحاء المتقدمة؛ فإنه غير متصور.»[5]

مستشكل می‌گوید معنایی که محقق اصفهانی از حقیقت انشاء بیان کرده‌اند در همه الفاظ وجود دارد. چه در خبر و چه در انشاء، لفظ نازل منزله معنا و وجود تنزلی آن است و این اختصاصی به انشائیات ندارد. محقق اصفهانی در جواب می‌گوید این مطلب درست است و اصلاً در این مطلب فرقی بین خبر و انشاء وجود ندارد. در همه جا لفظ وجود تنزلی معناست، لکن فرق بین خبر و انشاء این است که گاهی غرض متکلم حکایت از یک نسبت در موطن خودش است، یعنی مثلاً متکلم می‌خواهد نسبتی که بین زید و قیام در عالم خارج برقرار شده است را حکایت کند و لذا می‌گوید «زید قائم». و گاهی غرض متکلم تعلق می‌گیرد به ایجاد نسبت، یعنی می‌خواهد با لفظ، نسبتی را ایجاد کند. لفظ «بعث»، چه خبری باشد و چه انشائی، نازل منزله معناست، لکن «بعث» خبری از یک نسبتی بین بايع و این مال در گذشته حکایت می‌کند و متکلم با این جمله می‌خواهد خبری بدهد، اما «بعث» انشائی -نسبت را ایجاد می‌کند. در صیغه‌هایی که محض در انشاء هستند نیز همینطور است. مثلاً وقتی متکلم می‌گوید «إضرب»، می‌خواهد بین خود و مخاطب و ضرب نسبتی ایجاد کند و این لفظ وجود تنزلی برای آن معنای نسبت خواهد بود.

تمام این مطالب که گفته شد در جملات خبری و انشائی بود. ممکن است کسی بگوید این نظریه با مفردات نقض می‌شود، به این صورت که اگر گفتیم لفظ ماء، وجود تنزلی برای معناست، پس این هم باید از سنخ انشاء باشد، درحالیکه کسی نمی‌گوید این مفرد از سنخ انشاء است. محقق اصفهانی این حرف را از محل بحث خارج می‌داند چرا که مفرد، لایصح السکوت علیه است.

بنابراین خلاصه کلام ایشان این است که حقیقت انشاء عبارت از این است که لفظ وجود تنزلی برای معناست، لکن در جایی که غرض متکلم ایجاد یک نسبت باشد. اما اگر غرض متکلم حکایت از یک نسبت باشد، آن لفظ، خبری خواهد بود. ایشان اثبات کرد که ظاهر کلام آخوند معقول نیست. ظاهر کلام آخوند این است که دو وجود داریم، یکی برای لفظ و دیگری برای معنا، درحالیکه این مطلب قابل تصور نیست و وجداناً با لفظ تنها یک وجود موجود می‌شود. در وجودات عینی وقتی می‌گوییم زید، لفظ آن با مطابق خارجی آن، دو وجود است. در وجودات ذهنی نیز گفتیم که لفظ علیت ندارد و خود ذهن معنایی را تصور می‌کند. اما در وجودات انشائی مثل «بعث» دیگر مطابقی نداریم تا بگوییم که وجود دوم است، بلکه یک وجود بیشتر نیست که اولاً و بالذات به لفظ نسبت داده می‌شود و ثانیاً و بالعرض به معنا. بعد محقق اصفهانی می‌فرماید این بهترین چیزی است که در حقیقت انشاء می‌توان تصور کرد و کلام آخوند را هم بر این مطلب باید حمل کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- اصفهاني، محمد حسين. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

[1]- الكفاية: ٢٠/٦٦.

[2]- كذا في الأصل، و الصحيح: (ان المراد من ثبوت المعنى باللفظ: إما ثبوته... و إما ثبوته...).

[3]- كذا في الأصل، و الصحيح: (ان المراد من ثبوت المعنى باللفظ: إما ثبوته... و إما ثبوته...).

[4]- محمد حسين اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 273-274.

[5]- همان، ج 1، 275.